



ارگان مرکزی

حزب کمونیست افغانستان

برای انقلاب کردن بحزبی انقلابی احتیاج است.
بدون یک حزب انقلابی ، بدون حزب انقلابی ای که
بر اساس تئوری انقلابی مارکسیزم-لنینیسم
(- مائویسم) و به سبک انقلابی مارکسیستی -
لنینیستی (- مائویستی) پایه گذاری شده باشد،
نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را
برای غلبه بر امپریالیسم و سگهای زنجیری اش
رهبری کرد .
(مائوتسه دون)

شماره چهارم دوره دوم ماه ثور (مه) سال 1371 (1992)

بمناسبت اولین سالگرد تاسیس
حزب کمونیست افغانستان

کمونیسم زنده است

اول مه امسال ، اولین سالگرد تاسیس حزب ما ، حزب کمونیست افغانستان است . درست یکسال قبل در چنین روزی جمعی از انقلابیون کمونیست ، درکنگره مؤسسن حزب کمونیست افغانستان گردهم آمدند و حزب ما را بر اساس مارکسیزم - لنینیسم - مائویسم بنیاد نهادند . تاسیس حزب کمونیست افغانستان ، در مقطع اساسی از تاریخ جهان و تاریخ کشور بوقوع پیوست ، مقطعی که در آن سوسیال امپریالیسم شوروی و رویزیونیسم روسی آخرین ماه های حیات شان را از سر می گذشتانند و باند مزدور آنها در افغانستان نیز در حال فروپاشی و سقوط قرار گرفته بود. قبل بر این ، همزمان با سقوط و از میان رفتن حاکمیت باند های رویزیونیست بر کشورهای اروپای شرقی ، امپریالیست های غربی به سردمداری امپریالیسم آمریکا شعار " مرگ کمونیسم " را بلند کرده بودند . آنها با استفاده از نام و نشان دروغین رقیب شرقی شان ، تهاجم ایدئولوژیک علیه کمونیسم را سازمان دادند تا برای " نظم نوین جهانی صد ساله " شان پایه ایدئولوژیک فراهم سازند . در چنین حالتی ، نیروهای مزدور آنها در افغانستان نیز از هیاهوی دوباره فرارسیدن سریع زمان " مرگ کمونیسم " در کشور باز نمی ایستادند . این مرتجعین باسودبردن از ماسک ریاکارانه سوسیال امپریالیستها و مزدوران شان در افغانستان ، مبارزه وحشیانه علیه کمونیسم و جنبش انقلابی مردم را مداوما و با سرسختی سبعانه پیش برده و می برند . تاسیس حزب کمونیست افغانستان در اول ماه مه ارسال ضد حمله ایدئولوژیک بسیار مناسب و بموقع علیه حملات ایدئولوژیک امپریالیست ها و مرتجعین بر کمونیسم بود . ویدیوچه ای "مرامنامه حزب کمونیست افغانستان " بدرستی با جملات ذیل آغاز می گردد :

" مرامنامه حزب کمونیست افغانستان محصولی از مبارزات جنبش کمونیستی بین المللی و ثمره بزرگ مبارزات طولانی و جانفشانی شهدای جنبش کمونیستی کشور است . در شرایطی که سوسیال امپریالیستها ، امپریالیستها ، رویزیونیست ها و مرتجعین رنگارنگ حملات کین توزانه

و گسترده ای را علیه کمونیسم و پرولتاریای جهانی در سطح وسیع بین المللی و منطقه منجمله در افغانستان - سازمان داده و به پیش می برند ، تدوین این مرامنامه و تاسیس حزب کمونیست افغانستان و کنگره موسسه حزب کمونیست افغانستان يك ضد حمله کمونیستی اصولی ، شجاعانه و مناسب بشمار می رود .

جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) افغانستان در سال 1344 زاده شد و در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم ، امپریالیسم ، رویونیسم و ارتجاع در سالهای اخیر دهه 40 نقش سازنده ای در تاریخ مبارزات انقلابی مردمان کشور بازی نمود . علیرغم اینکه این جنبش با از میان رفتن رهبری انقلابی رفیق شهید اکرم یاری در سازمان جوانان مترقی به اعتراف کشانده شد و درتداوم آن بسوی تشتت و فروپاشی روز افزون سوق داده شد ، کاملاً از میان نرفت و به موجودیت خود ادامه داد . همزمان با کودتای 7 ثور و تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی برکشور ، تحت تاثیر اوضاع ناگوار جنبش بین المللی کمونیستی و بر پایه انحرافات قبلی ، رویونیسم سه جهانی و رویونیسم خوجه ای در بخش های معینی از جنبش افغانستان مسلط گردیدند . اما بخش های دیگر نیز ره بجای سالمی نبردند و در نتیجه بر کل جنبش کشور رهبری های رویونیستی ، اپورتونیستی و تسلیم طلبانه مسلط گردیدند . در نتیجه جنبش ما علیرغم شرکت در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی و تحمل فداکاری ها و قربانی های قهرمانانه بسیاری موفق نگردید که درین جنگ درفش مستقل انقلابی خود را برافرازد . ضربات و صدمات کشنده ای که از بیرون و درون بر جنبش ما وارد گردیده بود ، اساساً موجودیتش را تحت سوال قرار داده و آنرا به نابودی تهدید می نمود . اما مبارزه جدی و پیگیری که علیه این تهدید طی چند سال پیش برده شد سرانجام نتیجه داد . با برگزاري کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان و تاسیس حزب ، نه تنها خطر نابودی جنبش ما از میان رفت ، بلکه گام کیفی بسیار عالی و جرئت مندانه مبارزاتی به پیش برداشته شد این مطلب در دیباچه " مرامنامه حزب کمونیست افغانستان " بصورت ذیل جلب نظر می نماید :

" اینک به روشنی پیدا است که شعله برافروخته شده توسط پیشروان ما و درپیشاپیش آنها رفیق شهید اکرم یاری ، نه تنها دیروز " خاکستر جاوید " مدفون نگردیده است ، بلکه با گذار از پیچ و خم های فراوان ، علیرغم تحمل بزدلی ها ، انحرافات ، خیانت ها و ارتداد بسیاری از رفقای نیمه راه و دشمن شاد ، و وارد آمدن صدمات و ضربات بیشمار بر پیکر آن ، فرازنده تر از پیش برافروخته و مشتعل است و می رود تا بر خرمن هستی دشمنان آتش افگند ؛ آتش بزرگ آتش عظیم عوامل نامساعد جهانی و کشوری بسیاری - منجمله عدم موجودیت حزب کمونیست - باعث گردیدند که جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی افغانستان نتواند بصورت مرحله ای از انقلاب ضد امپریالیستی - ضد ارتجاعي (انقلاب دموکراتیک نوین) درآید . در نتیجه علیرغم جانفشانی های ایثارگرانه توده های مردم ، مسایل اساسی و اصلی انقلاب کشور همچنان لاینحل باقی مانده و سلطه ارتجاع و امپریالیسم تداوم یافت . تجارب مبارزاتی در سطح ملی و بین المللی ، بار بار نشان داده و به روشنی ثابت ساخته است که : " برای انقلاب کردن به حزب انقلابی احتیاج است . بدون يك حزب انقلابی ، بدون حزب انقلابی ای که بر اساس تئوری انقلابی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و به سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی پایه گذاری شده باشد ، نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگهای زنجیری اش رهبری کرد " . شرکت کنندگان کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان ، با درک همین ضرورت و تقبل مسئولیت عمیق درقبال آن بود . که شجاعانه دست به تاسیس حزب کمونیست افغانستان زده و در دیباچه مرامنامه حزب به تمامی کمونیست های انقلابی کشور فراخوان دادند که :

" مرامنامه حزب کمونیست افغانستان درفش مستقل پرولتاریای جهانی در سنگر مبارزات طبقاتی و ملی کشور در خون خفته ما ویگانه درفش تابه آخر انقلابی در افغانستان است . کمونیست های انقلابی در کشور فقط و فقط با رزمیدن زیر این درفش سترگ است که می توانند وظایف و مسئولیت های شان را در قبال انقلاب جهانی و انقلاب افغانستان به نحو اصولی و شایسته ای ادا نمایند "

حزب ما در طی یکسال اول حیاتش ، به پیشرفت های کیفی و کمی معینی دست یافته است . در طی این یکسال درک ما از مسایل انقلاب افغانستان و انقلاب جهانی عمیقتر شده و تجارب مبارزاتی ما غنی تر گشته اند . پس از پشت سر گذاشتن یکسال تجربه مبارزاتی حزبی ، میدان های مبارزاتی مشخصی پیش پای ما هویدا گشته اند . دعوت ما از کمونیست های انقلابی کشور برای پیوستن به حزب ، باعکس العمل های مساعدی پاسخ گفته شده است . کمیته تبلیغ و ترویج پیشروانه و جرئت مندانه قدم پیش گذاشت و به حزب پیوست . هم اکنون دسته ها و افراد دیگری نیز درین راستا گام بر میدارند . حزب به سرباز گیری از میان نسل نوحاسته - این نسل جنگ و خون و آتش - اقدام نموده و نتایج خوبی بدست آورده است . جذب خون تازه از متن جامعه و از میان زادگان رنج و پروردگان زحمت ، حزب ما را سرشار تر از نیروی مبارزه و حیات خواهد ساخت .

اینک در اولین سالگرد تاسیس حزب ما ، تغییر و تحول مهمی در کمپ ارتجاع حاکم بر کشور بوقوع پیوسته است . رژیم بازمانده از دوران اشغال و ساخته دست تجاوزکاران سوسیال امپریالیست ، از میان رفته و در سراسر کشور حاکمیت بدست نیرو های ارتجاعي اسلامی - این مزدوران امپریالیزم و ارتجاع منطقه - افتاده است . این تغییر و تحول خطرات بالقوه و بالفعلی را برای حزب ما و کل جنبش انقلابی در افغانستان بوجود آورده است ، ما در عین حال فرصت ها و زمینه های مبارزاتی بسیار مساعدی را نیز بوجود آورده است . دفع خطرات بالقوه و بالفعل فقط و فقط از طریق استفاده اصولی از فرصت ها و زمینه های مبارزاتی مساعد ، ممکن و میسر می گردد . تحرك و اقدام بموقع و انصراف از عدم تحرك و شتابزدگی تامین کننده و ضامن پیشروی های بیشتر ما در مسیر مبارزات انقلابی خواهد بود .

رژیم فعلی ، حاکمیتش را بر کابل با شعار " مرگ کمونیزم " در افغانستان ، از دهان " مجددي " اعلام نمود . واقعا آن " کمونیزمی " که رژیم حاکم فعلی مد نظر دارد ، در افغانستان از بین رفته است . " کمونیزم " خلقی ها و پرچمی ها ، يك کمونیزم دروغین و روپوشی برای جنایات ، وحشی گری ها و ماهیت استثمار گرانه و ارتجاعي آنها بود ، دیگر نه تنها از بین رفته است بلکه در آینده هیچگونه زمینه مبارزاتی نمی تواند بدست آورد . اما کمونیزم " شعله ای ها " نه تنها وجود دارد بلکه زمینه های مبارزاتی زیادی نیز در اختیار داشته و خواهد داشت . این کمونیزم ، نه جنایتکار بلکه قربانی جنایات مرتجعین و باداران امپریالیست شان بوده و هست . این کمونیزم در مبارزه علیه کمونیزم دروغین (رویونیوم) خلقی ها و پرچمی ها و وطن فروشی های آنها ، قربانی های بی همتای را متحمل شده و حلقه غلامی هیچ قدرت امپریالیستی و ارتجاعي را که به گردن نینداخته است . این کمونیزم ، کمونیزم رهایی و انقلاب است خواسته های که مرتجعین حاکم فعلی همانند خلقی ها و پرچمی های سابق علیه آنها از ته دل دشمنی و عناد می ورزند . این کمونیزم ، کمونیزم راستین است ، کمونیزم انقلابی است ، کمونیزم حزب کمونیست افغانستان است و کمونیزم پرولتاریای بین المللی و مشخصا کمونیزم جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است . این کمونیزم ، نه تنها وجود دارد ، بلکه کیفیتا قوی تر از سابق نیز هست . این کمونیزم دارای ایدئولوژی علمی - انقلابی (مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم) ، برنامه اصولی صریح (برنامه

انقلاب دموکراتیک نوین (واستراتیژی مبارزاتی روشن (جنگ خلق) است و از یکسال به این طرف اساسی ترین سلاح مبارزاتی یعنی حزب کمونیست را در اختیار دارد .
 "مجددی" و عوام و انصارش شعار "مرگ کمونیزم" را همچون شمشیری دورسرشان می چرخانند . این شمشیر برای آنها حربه کارآمدی است ! ؟ آنها فکر می کنند که زدن برجسب "کمونیست" روی هر مخالفی توسط آنها ، همچون "اسم اعظم" تاثیر خواهد داشت !؟ آنها حتی در نزاع های فی مابین خود شان نیز از این "اسم اعظم" استفاده بعمل می آورند . اما کمونیست های افغانستان دیگر از کمونیست خوانده شدن واهمه ندارند . ما آشکار اعلام کرده ایم و می کنیم که کمونیست هستیم ، مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم ایدئولوژی ما است و همچون گردانی از جنبش کمونیستی بین المللی مسئولیت پیشبرد مبارزات انقلابی در افغانستان را برعهده گرفته ایم . این چنین است که آشکارا می گوئیم و اعلام می کنیم که کمونیزم در افغانستان زنده است ، همانگونه که در جهان زنده است .

یقینا مرتجعین حاکم سعی کرده اند و در آینده باز هم بیشتر سعی خواهند کرد که سیاه کاریها و جنایات پرچمی ها و خلقی ها را با استفاده از کمونیزم دروغین آنها ، وبال گردن مان بسازند . اما کدام نیروی در خصومت ، دشمنی و مبارزه علیه رویونیست های مزدور وطنی قاطع تر ، استوار تر و جدی تر از ما بوده و هست !؟ اکنون که این جنایت کاران نیز به صف ارتجاع ضد کمونیست خزیده و با خضوع و خشوع به خدمت آن کمر بسته اند ، میدان مبارزاتی ما پرفصا تر و درخشان تر گردیده است ، بگذار آنها نیز شعار "مرگ کمونیزم" را تکرار نمایند . کمونیزم زنده است و کمونیست ها بر میدان مبارزه حاضر اند آینده نشان خواهد داد که حاکمیت ارتجاع دوامی ندارد و انقلاب سرانجام پیروز خواهد شد .

زنده باد انقلاب !

زنده باد کمونیزم !

مرده باد

"انقلاب 8 ثور"

اینک پس از گذشت 14 سال ، جامعه که با کودتای 7 ثور 1357 آغاز گردیده بود پایان یافت . سردمداران رژیم باز مانده از دوران اشغال هشتم ثور 1371 قدرت را به هم قماشان اسلامی شان انتقال دادند و خود به صورت اولین بیعت کنندگان به دولت اسلامی و "انقلاب اسلامی" درآمدند . بدین سان فاجعه ای پایان یافت ، اما فاجعه دیگری بجای آن نشست ، فاجعه ایکه ابعاد آن کمتر از سلفش نخواهد بود .

"انقلاب اسلامی" پیروزی سرتاسری اش را با نمایشات خونین از قتل و غارت و چوروچپاول شهریان کابل و نفاق علاج ناپذیر "انقلابیون مسلمان" جشن گرفت . توقعی غیر از این ها ، فقط می توانست ساده اندیشی و کوتاه نگری باشد . اینگونه نمایشات ، در سالهای گذشته جنگ ، حتی در دوران اشغال و جنگ مقاومت ، پیوسته توسط اینها تکرار شده و یقینا نمایشات اجرا شده در کابل آخرین آنها نخواهد بود .

علیرغم اینکه توده های مردم هنوز وسیعا از درک آگاهانه ماهیت ارتجاعي و ضد مردمی حاکمان فعلی عاجز اند ، اما پیروزی "انقلاب اسلامی" شوروشوق شان را برنیانگیخت . آنها در استقبال ازین "انقلاب" جوش و خروش بسیار کمی نشان دادند . در واقع آنچه در میان توده ها بصورت بسیار واضح قابل لمس است ، اضطراب و دلهره آنها در مورد آینده شان می باشد . نه تنها در داخل کشور بلکه در میان مهاجرین نیز ، جشن و سرور واقعی صرفا به حلقات سردمداران فعلی و کاسه

لیسان آنها محدود و منحصر باقی مانده است. توده ها، اگر نه بصورت بسیار روشن و آگاهانه، ولی با شکوه ها و زیان حال شان نشان می دهند که برای آنها هیچ تفاوت اساسی بمیان نیامده است. دلیل این وضعیت روشن است. آنها با احساس و غریزه طبقاتی شان و با توجه به تجارب روزمره زندگی شان، می توانند حد اقل بصورت گنگ و نا روشن دریابند و درک کنند که " انقلاب اسلامی" نسخه ای برای علاج بدبختی ها و فلاکت های زندگی آنها در دست ندارد.

دهقانان فقیر و بی زمین هیچ انتظاری برای شنیدن نوید و بشارتی از " انقلاب اسلامی" ندارند؛ نوید و بشارتی در سطح دریافت زمین که هیچ، حتی در سطح تقلیل بهره مالکانه و لغو بیکاری. " انقلاب اسلامی" برای آنها پیغام و بالا تر از آن دستور و هدایت روشنی دارد: جان کنی به نفع فیودال ها و دوام زندگی سراپا فقر و بدبختی. البته هر یکی پس از آنکه نفسش بند شد و جاننش برآمد، دو متر مربع زمین در قبرستان به کف خواهد آورد!! خوب، این هم راه حلی است اما دلهره و ناراحتی دهقانان را برای دوره قبل از رفتن به قبرستان بر طرف نمی نماید.

بار اصلی جنگ 14 ساله بردوش دهقانان بوده است و قسمت بسیار تعیین کننده از صفوف نیروهای جنگی را دهقانان تشکیل می دهند. اینها که تعداد شان به صد ها هزار نفر می رسد، انتظار دریافت چه چیزی را از " انقلاب اسلامی" دارند؟ دسترخوان سرکار فقط به زحمت خواهد توانست رهبران و قوماندان های خورد و کلان وعده بسیار کمی از صفوف جهادی را دور خود جای دهد. پس قسمت اصلی صفوف جهادی، آینده شان را در آینده دولت اسلامی نظارت می کنند؟ یک راه ساده و یقینا راه پیشنهادی و مورد نظر رهبران " انقلاب" برگشت اینها بر سرکار بزرگی است، عده بسیار کمی بر سر زمین های خود شان و اکثریت بسیار بزرگ شان بر سر زمین های خوانین و ارباب ها و یا زمین های تازه خریده شده قوماندان صاحب ها. اما یاغی گری و بیکارگی باید رفع شوند و این مشکل و تشویش آمیز است. ولی اگر راه دیگری نباشد، چاره چیست؟ عده ای خواه ناخواه مجبور اند به این راه بروند. اگر کار و بار بدست آید، امید به کشت کوکنار، البته با موافقه ارباب، می تواند کم و بیش دلخوش کننده باشد. راه دیگر دوام یاغیگری در صفوف دسته های از مجاهدین نا راضی از دولت است که با توجه به قطع کمک های خارجی بقا و دوام تامین شده ای ندارد. راه سومی هم رهنی، سرقت و قاچاق مواد مخدر و غیر مخدره... است. این کارها در همکاری با مقامات معین دولتی می توانند پیش برده شوند. اما دامنه این کارها محدود است و نمی تواند برای تمامی مجاهدین کار و غریبی فراهم نماید. بر علاوه پرداختن به این کارها مستلزم داشتن خصوصیات است که همگی نمی توانند از آنها برخوردار باشند.

مشکلات صفوف مجاهدین تنها به مشکلات مجاهدین روستایی محدود و منحصر نمی گردد، بلکه دامن گیر مجاهدین شهری نیز می باشد. برای عده ای از اینها شاید دروازه بانان ای چپراسی گری، خانه سامانی ای و چوکی داری ای در ادارات دولتی، آنها از طریق واسطه و وسیله بدست آید. اگر کارخانه مارخانه ای بتواند بصورت " اسلامی" فعال گردد، کاروباری در کارخانجات دولتی و یا خصوصی بدست خواهد آمد اما بیکارگی مانع خواهد بود. کیسه بری و خس دزدی هم می تواند کاسی ای با حد اقل درآمد محسوب گردد، ولی اگر کیسه ای برای بریدن و خسی برای دزدیدن گیر بیاید!! برای دوکان داری سرمایه و برای حمالی و کراچی رانی دست و بازوی کاری بکار است که هیچکدام شان را ندارند. اگر بتوانند جوی از غیرت کم کنند تنگ فروشی کارآسانی خواهد بود.

معویبین جنگ سرنوشت شومی پیش رو دارند. کار آنها با " کرام الکاتبین" است. البته تازمانی که زنده اند می توانند گدایی کنند و یا تقبل خطر " محکمه اختصاصی" برای پرداختن به " کار های نا مشروع" نیزچانس خواهند داشت. مگر راه آسان اینست که اگر اقاربی داشته باشند

بارگردن آنها باشند . مجاهدین معیوب انتظار دارند " دولت اسلامی " برای آنها مدد معاش ماهانه ای بپردازد ویا کاری فراهم سازد . ولی دولت برای برآورده ساختن این انتظار چیزی در دست ندارد و اگر چیزی هم بدست بیاورد تا رسیدن بآنها خواهد خشکید !!

کارگران چه انتظاری می توانند داشته باشند؟ حق کار؟ شرعا چنین حقی ندارند . حق تشکیل اتحادیه های صنفی؟ طالبان این حق به " محکمه اختصاصی " ارجاع خواهند شد . برخورداری از حقوق صنفی؟ هیچکس حاضر نیست دراین مورد قولی بدهد . حق اعتصابات و تظاهرات؟ یاغی گری و باغی گری به شدید ترین وجه سرکوب خواهد شد . کارگرانی که هم اکنون بیش و کم بیکار اند ، آرزو دارند کاری بدست آورند ، و لی نمی توانند انتظار برآورده شدن آرزوی شان را داشته باشند . کارگرانی که کم و بیش کار دارند به بیکاری تهدید می شوند . کارگران مهاجر در ایران و پاکستان باید دیگر برگردند به کشور شان . اما در کشور کاری وجود ندارد و گمان نمی رود که رهبران سالهای سال بتوانند از کاربزرگ تقسیم و باز تقسیم مناصب و چوکی های دولتی و بروز اختلافات مدام میان شان فراغت حاصل کنند ، تا بتوانند فکری برای ایجاد کار و روزگار برای بچه های مردم بنمایند . گذشته از اینها هر کارگری باید این را بخوبی بداند و درک نماید که در جامعه انقلابی اسلامی افغانستان هر گونه صحبتی از کارگران و حقوق کارگران می تواند رنگ و بوی کمونیستی داشته باشد که جزای حق الهی و حق العبدی اش روی هم رفته جزای سختی خواهد بود .

افشار مختلف خرده بورژوازی بازار ، احساس مسئولیت و امنیت ندارند . اینها در طول سالهای گذشته جنگ مورد چور و چپاول و غارت و اخاذی قرار گرفته اند و ضرب شصت مجاهدین اسلامی را در روزهای اول استقرار دولت اسلامی در کابل نیز نوش جان کردند . هم اکنون نیز در شهر ها و روستا ها خطر چور و چپاول بر طرف نگردیده است و معلوم نیست که چه موقع جلو غارتگران گرفته خواهد شد . شاید اصلا چنین برنامه ای در کار نباشد !! دوکانداران و تجار خرده پا درگیر و دار و کشمکش های فی مابین گروه های مختلف مجاهدین اکثرا متضرر می شوند ، اموال شان مورد دستبرد قرار می گیرد و گاهی خود شان گروگان گرفته می شوند .

روشنفکران غیر خلقی و پرچمی و غیر تنظیمی ، هیچ موقعیت مناسبی در چشم رسی ندارند . موقعیت های شغلی مربوطه اینها را تا حدود زیادی خلقی ها و پرچمی های سابق در دست دارند و مقداری هم به تصرف تنظیمی ها در خواهند آمد . بر علاوه جنابان مولوی ها ، آیت الله ها و ملاها و آخوند ها ی پایین تر ، موقعیت های مهم را علی الحساب بعد از پیروزی " انقلاب اسلامی " تحت تصرف در آورده اند و دامنه متصرفات شان را در آینده گسترش خواهند داد ، آنهم در حالی که مدارس و حوزات دینی ، مساجد و تکیه خانه ها همچنان ملك طلق و مالکیت خالصه طلبایی دینی و حضرات آخوند ها باقی خواهند ماند .

زنان در دولت اسلامی افغانستان هیچگونه حقی در امور رهبری ، قضاوت و امامت ندارند . بعضی از " رهبران انقلابی " آنها را صاحب حق رای می شناسند ، بعضی نمی شناسند و بعضی در این مورد اگر و مگردارند . به گمان اغلب این معضله را با سلب حق رای از مردان حل و فصل خواهند کرد تا سوالی برای خواتین باقی نماند . رعایت حجاب اسلامی حتمی است و زنان مجبوراند آنرا مراعات نمایند . الرجال قومون علی النساء . هر زنی که این حکم قرآنی را نپذیرد و قیمومیت و حکومت مطلقه مرد بر خود را مورد سوال قرار دهد ، ناشزه است و حکم نشوز بدون مراجعه به محکمه اختصاصی با جزای دلخواه توسط شوهر بالای وی قابل تطبیق است و هیچگونه حق شکایتی هم نمی تواند در میان باشد . صحبت از حق طلاق برای زنان ممنوع است و هیچگونه مجوز شرعی ندارد . هرگونه صحبتی از تساوی میان زنان و مردان نشانه ای از افکار مزدکی و زندگی و کمونیستی است و با تمام قوت و قدرت مورد سرکوب قرار خواهد گرفت .

اما زنان شرعا از حق قبول یا عدم قبول نکاح برخوردار اند ، در شهادت و تصاحب اموال موروثی دوزن هم وزن یک مرد بحساب می آید ، یعنی هر زنی نصف یک انسان که مرد باشد و منصب بسیار عالی و پردرآمد وباشوکت وزارت داخله خانه به آنها تعلق دارد . اما " رهبران جهادی " در طول سالهای گذشته نشان داده اند که در ندادن حقوقی بالاتر از حقوق شرعی به زنان دقیق ، سخت گیر و منضبط هستند ؛ اما اگر همین حقوق شرعی از طریق اعمال سنت ها و رسوم ارتجاعی ترقییلوی وقومی مورد نقد و انکار قرار بگیرند ، فضیلت اخروی اش را برای زنان بیشتر می داند ، اسلامی ترش می پندارند و کسی را مورد مواخذه قرار نمی دهند .

در خانواده های بی سرپرست بویژه در شهر کابل زنان زیادی بخاطر تامین معاش خانواده های شان جبرا به فعالیت های اقتصادی بیرون از منزل از قبیل کار در کارخانه ها کشانده شده اند و همچنان به تعداد زیاد در دفاتر دولتی مشاغلی دارند . تمامی این زنان به درستی احساس می نمایند که در دولت اسلامی مصنونیت شغلی ندارند .

مرتجعین متعلق به ملیت های غیر پشتون ، احساسات ملی جریحه دار شده و روحیه ضد شوونیستی ملیت های غیر پشتون را و سیله های برای دستیابی به قدرت شخصی و گروهی و چوکی های بیشتر در دستگاه دولتی قرا داده اند . برای اینها مسئله حق تعیین سرنوشت ملیت ها اصلا مطرح نیست . مسئله اینها ، مسئله به حدود وزنه و اندازه قدرت و قوت مرتجعین متعلق به ملیت های مختلف در یک دستگاه ارتجاعی سرکوب گرانه مشترک است . چنانچه این مرتجعین در اثر فشار توده ای و حتی فشار صفوف نیروهای تحت رهبری شان مجبور شوند حقوق ملیت ها را مطرح نمایند ، انرا درحد اقل و بصورت بسیار دست و پاشکسته مطرح خواهند کرد . از جانب دیگر شوونیست های پشتون که از وضعیت فعلی احساس خطر می نمایند ، همانند گذشته به وحدت اسلامی و خلوص جهادی چسبیده و هرگونه صحبتی از حقوق ملیت ها را توطئه دار و دسته بیرک کارمل قلمداد می نمایند !! شکل گیری نهایی اوضاع هنوز روشن نیست . استقرار شوونیزم پشتون با همدستی بسیار نزدیک مرتجعین تا جیک ، هرج و مرج دوام دار و خطر تجزیه رسمی کشور متحمل ترین چشم اندازهای سیر حوادث محسوب می گردند .

کشمکش های سبعانه و خصومت های ارتجاعی وحشیانه میان دولت بازمانده از دوران اشغال و اپوزیسیون اسلامی آن ، اکنون جای خود را برای دشمنی میان دولت اسلامی و اپوزیسیون اسلامی آن خالی کرده است . گرچه نیروهای دوطرف این صف بندی ارتجاعی متقابل هنوز کاملا مشخص نگردیده اند ، اما کشته ها وزخمی های شهریان کابل و ویرانی های ناشی از زدو خورد میان حکمتیار و مسعود ، نشانه های روشنی از وخامت شدید اوضاع در رابطه با این صف آرائی می باشند . خصومت و دشمنی میان " انقلابیون مسلمان " بخصوص میان جمعیت اسلامی و حزب اسلامی خلاصه نمی شود . علاوه تا خصومت اخوانی ها با غیر اخوانی ها ، خصومت گروپ های مختلف اخوانی با یکدیگر ، خصومت سنی ها و شیعه ها ، خصومت حنفی ها و وهابی ها ، خصومت جعفری ها با اسماعیلی ها ، خصومت ملاها با غیر ملاها و صد ها و هزار ها فقره از دشمنی و عناد های شخصی ، قومی و منطقوی میان قوماندان های جهادی و مجاهدین ، تصاویری از قتل و کشتار و غارت را به نمایش می گذارند که قربانیان اصلی آنها توده های فقیر و پابرهنه اند .

یک نسل کامل از نونهالان کشور ، بامستفیض شدن از سیاست های بی فرهنگي مجاهدین اسلامی ، بی سواد و بی تعلیم بارآمدند . مجاهدین سربکف تقریبا تمامی مکاتب روستایی را ویران کرده و از میان بردند . باوجودیکه در سالهای اخیر تعدادی از مکاتب پسرانه در بعضی از مناطق روستایی ، با استفاده از کمک های خارجی فعال گردیدند اما ارزش تعلیمی و تحصیلی آنها تقریبا صفر بوده است . ازیک جانب دایر کنندگان این مکاتب اساسا بخاطر استفاده از امکانات عالی و پولی خارجی

به این کار مبادرت ورزیده اند و از جانب دیگر در گیرودار درگیری های گروپ های مختلف مجاهدین با یکدیگر ، اکثرا پروگرام درسی این مکاتب دچار اختلال و وقفه شده و بعضا هم مورد غارت قرار گرفتند .

چشم انداز درس و تحصیل دختران تیره و تار است . هم اکنون در سراسر مناطق روستایی کشور شاید بطور نمونه يك مکتب دخترانه هم وجود نداشته باشد مجاهدین قهرمان نه تنها موفق گردیدند این مکاتب را تماما از میان ببرند ، بلکه مومنانه از دایر شدن مجدد آنها نیز کاملا جلوگیری بعمل آورده اند . حال که حکومت اسلامی در شهر ها نیز برقرار گردیده است ، مکاتب دخترانه شهری نیز مورد تهدید قرار گرفته اند . وقتی شهر کابل به تصرف مجاهدین اسلامی درآمد ، بعضی از گروپ های آنها لیسه رابعه بلخی و چند باب مکتب دخترانه دیگر را غارت و تخریب کردند تا ثواب اخروی کسب نمایند . گذشته از اینها چون چانس اشتغال زنان شهری در بیرون از منزل ، اگر توسط دولت اسلامی کاملا از میان نرود ، حد اقل فوق العاده محدود شده و با قیود زیادی همراه خواهد بود ، دامنه تحصیل دختران بویژه تحصیلات دانشگاهی آنها خود بخود محدود خواهد شد . بر علاوه سیاست اسلامی جداسازی دختران و پسران در تحصیلات دانشگاهی که باید در آینده عملی شود ، تحصیلات دانشگاهی دختران را به نحو بسیار جدی مورد ضربت قرار خواهد داد زیرا هیچ چیزی برای دایرکردن فاکولته های دخترانه در دسترس دولت اسلامی قرار ندارد . البته به احتمال قریب به یقین علاقه ای برای فراهم آوری همچو امکانات نیز نزد رهبران "انقلاب" وجود ندارد .

بوجود تمامی مطالب فوق يك چانس عالی برای علاقه مندان تحصیل در دولت اسلامی افغانستان وجود دارد ، البته صرفا برای پسران و مردان : تحصیل در مدارس دینی . این کارخانه های آخوند سازی به تعداد زیادی در مناطق تحت تصرف مجاهدین در روستا ها سر برآورده اند . همچنان تعداد زیادی از آنها در دیار مهاجرت نیز فعال گردیده اند که راسا به شهرها و روستاهای کشور انتقال داده خواهند شد . اینست خدمت بزرگی که " رهبران جهادی " در ساحه تعلیم و تربیه برای مردمان آخوند پروروملا دوست ما انجام دادند .

سرنوشت آزادی های سیاسی ، فکری ، بیان و مطبوعات بیش از پیش روشن است ، یعنی معلوم است که تاریخ است . هیچ فکر سیاسی ای غیر از فکر سیاسی اسلامی در افغانستان اسلامی حق موجودیت ندارد . هیچ فعالیت سیاسی ای غیر از فعالیت سیاسی اسلامی را دولت " انقلاب " اسلامی اجازه تبارز نمی دهد . هیچ گروه و دسته سیاسی ای غیر از اسلامی ها حق فعالیت ، موجودیت و حیات ندارند . زبانی که گفته های خلاف شرع و حتی غیر شرعی بیان کند بریده و دهانی که به چیزی غیر از شریعت قراء و مخالف با آن باز گردد ، نه فقط بسته بلکه کوبیده و شکسته خواهد شد . در ساحه مطبوعات سانسور اسلامی برقرار می گردد تا جریده و مجله ها،حتی سطر و صفحه ای بصورت غیر اسلامی و ضد اسلامی منتشر نگردد . باهنر اسلامی ، موسیقی اسلامی و فیلم های اسلامی ، رادیو تلویزیون و سینما هم اسلامی خواهند شد تا جامعه از بابت اسلامی بودن کم و کسری نداشته باشد . در این موارد برای کسی شك و شبهه ای وجود ندارد و اگر هم داشته باشد فقط برای دیوانه ها ، کله گنگس ها خواهد بود . امیدواری به روحیه آزاد غیر اخوانی ها و یا اخوانی های معتدل کارکسانی است که جلاد خنده روی را از جلاد ترشروی و قاتل مهربان را از قاتل نا مهربان ترجیح می دهد .

اینجا و آنجا کلمه دل نشین آزادی بگوش می رسد . اما چه آزادی ای ؟ باند های مرتجع حاکم فعلی ، همانقدر ساخته دست و پرورده دامن امپریالیستها و مرتجعین خارجی اند که سلف دیروزی شان ، خلقی ها و پرچمی ها و حزب وطنی ها بودند . اینها قدرت و قوت فعلی شانرا مرهون امپریالیستهای آمریکایی و اروپایی و مرتجعین عربی ، پاکستانی و ایرانی اند . اینها هیچ برنامه ای

برای ایجاد جامعه آزاد از سلطه امپریالیستها و مرتجعین خارجی ندارند. اینها خود نمایندگان واقعی و حقیقی سلطه نیمه مستعمراتی امپریالیستها بر کشور و تطبیق کنندگان جدی و حافظان وفادار این سلطه اند. تحت حاکمیت اینان، حالت نیمه مستعمراتی کشور نه تنها باقی خواهد ماند، بلکه عمیقتر خواهد شد. زیرا تمامی سیاست های شان متکی به امپریالیستها و مرتجعین خارجی است. برای اینها، نه تنها از لحاظ ماهیت طبقاتی، بلکه خو و خصلت و کرکتر شخصی نیز، سیاست اتکاء بخود و اتکاء به مردم خود معنی و مفهومی ندارد و هیچ و پوچ است و به بیان دیگر یک سیاست کمونیستی و ضد اسلامی است!! اینها نه تنها به نوکری و مزدوری در بارگاه امپریالیستها بلکه به چاپلوسی و دربوزگی در نزد مرتجعین عربی پاکستانی و ایرانی نیز عادت کرده اند و خو گرفته اند. قشر درجه اول درحاکمیت ارتجاعی فعلی یعنی آخوندها، سننا گدا صفت و خیرات خور بوده و با اصل اتکاء بخود درزندگی ناآشنا و بیگانه است. اینها در جواب هر درخواست مردم عادتاً می گویند: از آمریکا و سعودی و پاکستان و ایران برای شما طلب می کنیم. عیب اصلی کار این است که اینها در طول سالهای گذشته - هم آهنگ با خلقی ها و پرچمی ها - روحیه اتکاء بخود مردمان ما را عمیقاً ضربت زده و خدشه دار ساخته اند.

مسئله عودت مهاجرین و مسئله بازسازی اقتصادی دو قضیه ای است که معمولاً بصورت توأم با هم مطرح می گردند. مرتجعین حاکم اجراء و تحقق عملی این برنامه های عاجل را تمام و کمال به کمک های خارجی امپریالیست ها و مرتجعین عرب و منطقه موکول کرده اند و خود هیچگونه راه چاره و پروگرامی در نظر ندارند.

توده های مهاجر که اکثراً می توانند در زمره دهقانان و کارگران محسوب گردند، غالباً برای برگشت به وطن اشتیاقی نشان نمی دهند، مگر آنکه به نحوی از انحاء به این کار مجبور ساخته شوند، مثلاً رشن شان قطع شود و یا زمینه های کار برای شان بسیار محدود گردد و یا فشار مناسبات قومی و ادار شان سازد. مسئله روشن است. اینها چیزهای دلخوش کننده ای در وطن در چشم رسی ندارند که باعث دلگرمی شان برای عودت گردد، نه زمین، نه خانه و نه کار. بر علاوه ترس از بی امنیتی و مدعی دار ها نیز موجود است. تاجائیکه مربوط به مهاجرین کمپ نشین می شود، تاحدود معینی روحیه تنبلی و بیکارگی نیز دخالت می نماید. این بخش از مهاجرین انتظار دارند موثرتیاری برای شان جهت انتقال بوطن، خانه تیار برای سکونت شان و رشن تیار برای اعاشه شان در وطن فراهم گردد. اینها اگر بوطن هم برگردند، باز هم ممکن است تیار بخواهند، اما متاسفانه نه زمین، نه کار بلکه رشن!! اینها اینگونه نبودند، در طول سالهای گذشته جنگ توسط رهبران گدا صفت اینگونه بار آورده شده اند.

گداگر مملکت گیرد، بگیرند

همه مردم نیکو خوی و گدای

شوند جمله گدابی و گدا جوی

به بیعاری چو سرباز فدایی

بازسازی اقتصادی ایکه رژیم حاکم و اربابان امپریالیستی و ارتجاعی آن مد نظر دارند، کدام مفاداساسی ای را برای توده های مردم در بر ندارد. اولاً ازین جهت که بازسازی اگر اجرا هم شود بازسازی اقتصاد نیمه فیودالی نیمه مستعمراتی بوده و به نفع فیودال ها، خوانین و سرمایه داران دلال خواهد بود. ثانیاً تاآنجائیکه در طول چند سال گذشته به تجربه ثابت شده، پول های اختصاصی داده شده به پروژه های بازسازی اقتصادی و سیعا توسط دست اندرکاران این پروژه ها حیف و میل می گردد. ثالثاً منابع کمک دهنده امپریالیستی و ارتجاعی از طریق ارائه این کمک ها برای شان در سراسر جامعه راه باز می نماید. ازین جهت کمک به پروژه های بازسازی

اقتصادي يك راه بسیار آسان نفوذ سلطه گران خارجی به کشور بوده و برای آنها فرصت خواهد داد که جای پای شان را در افغانستان محکم تر نمایند .

چه در رابطه با عودت مهاجرین و چه در رابطه با بازسازی اقتصادی کشور ، می توان بر اساس يك سیاست اصولی و درست به توده های مردم و بسیج عمومی آنها اتکاء نمود . و هر دوی این برنامه عاجل را با تکیه اساسی روی خود به پیش برده و مورد اجراء داد . اما مرتجعین حاکم با سیاست اتکاء به توده های مردم و بسیج عمومی آنها که مستلزم برانگیختن شور و شوق آنها در عودت به وطن و باز سازی اقتصادی می باشد ، کاملاً بیگانه اند . تمامی سیاست ها ، برنامه ها و عملکرد های مرتجعین حاکم بجای برانگیختن شور و شوق توده ها و بسیج آنها ، متوجه مهار کردن انرژی بی پایان آنها و بستن هر چه بیشتر دست و پای شان بوده و هست زیرا که این سیاست و دقیقاً همین سیاست راز اصلی دوم حاکمیت و قدرت شان می باشد .

نمی توان گفت ، آنچه تا حال گفته آمدیم ، تماماً برای توده های مردم بصورت روشن و آگاهانه قابل درک می باشد . خیر توهمات مذهبی و ناسیونالیزم ارتجاعی شدیداً روی روحیه و افکار مردم تاثیر می گذارند آنها را از مخالفت فعال با ضد انقلابیون 8 ثوری باز می دارند . اما يك نکته مسلم است : " انقلاب 8 ثور " از همان روز اول خود در نزد توده های وسیع خوش آیند و محبوب جلوه نکرد . احساس ناخوشآیند اینان نسبت به حاکمان فعلی روز بروز بیشتر و عمیقتر خواهد شد و به نحو وسیعی گسترش خواهد یافت . نظام نیمه مستعمراتی - نیمه فیودالی حاکم که اینک مرتجعین اسلامی را در راس خود دارد ، بیشتر و بیشتر و به نحو روزافزونی مخالفین خود را در روی خود پرورش داده و به میدان خواهد آورد .

رفقا !

فرصت های مبارزاتی مساعد بیشماري در پیش پای ما قرار دارد . ما مکلفیم از این فرصت ها با دوربینی و دوراندیشی اصولی متناسب با استراتژی انقلابی مان استفاده نمائیم . توده های زحمتکش کشور !

حاکمان مرتجع تازه بدوران رسیده هیچ چیزی برای ارائه کردن به شما در دست ندارند . توهمات بی پایه و بی اساس در مورد آنها را به دور افکنید . راه سعادت و نیک بختی شما ، راه سرنگونی قهری این مرتجعین و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین است . هیچ راه دیگری ، بدبختی و سیه روزی شما را پایان نخواهد داد . پس ،

به پیش در راه انقلاب

نفاق علاج ناپذیر

بجان هم افتادن احمد شاه مسعود و گلبدین را که یکی با اتکاء به ملیشه های ازبک ، تاجیک و هزاره اسماعیلیه و دیگری با اتکاء به خلقي ها و پرچمي های پشتون به رهبری اسلم و طنجانر ، راز محمد پاک تین و محمد رفیع (وزیر دفاع و وزیر داخله و یکی از چهار معاون ریاست جمهوری حکومت نجیب) که مرکز عملیات و زورآزمایی آنها را شهر کابل تشکیل می داد ، نه بعنوان يك قضیه مجرد و بدون ارتباط با وقایع و موضوعات گذشته و چگونگی محتوی اختلافات آنها ، بلکه در ارتباط با آن مورد توجه قرار دهیم ، در خواهیم یافت که تضادها و اختلافات کنونی به همین واقعه اخیر و اختلافات بین مسعود و گلبدین و حتی از آن بالا تر به اختلافات بین جمعیت اسلامی و حزب اسلامی محدود و منحصر نمی گردد . بعد این اختلافات تمام احزاب اسلامی را در بر می گیرد که در آستانه دستیابی به قدرت سیاسی بصورت فوق بوقوع پیوست .

اختلافات و تضاد های موجود در بین جناح های مختلف احزاب اسلامی ریشه در عوامل عدیده سیاسی ، اجتماعی ، ملی و مذهبی داشته و از سالها قبل نطفه آن بسته شده است . این اختلافات به هیچ صورت آن طوریکه حزب اسلامی ادعا می کند پدیده یک شبه نبوده و با بیرون رفتن ملیشه های ازبک از شهر کابل نیز بر طرف نمی گردند .

اختلافات بین احزاب از همان سالهای اول تجاوز قوای شوروی به مشاهده می رسید که مقامات پاکستانی و سعودی طی سالهای متمادی برای بر طرف نمودن آن کوشا بوده اند . این کوشش های سالهای 60 - 1361 تا آنجا پیش رفت که رهبران احزاب هفتگانه سنی مذهب را به سعودی برده و آنها را در " خانه خدا " وادار به سوگند خوردن نمودند تا شاید این کار مفید ثابت شود ولی بعد از این سوگند نیز آنها متحد نشدند، برعکس اختلافات آن ها بیشتر و عمیق تر شد . هر قدر عمر دولت بازمانده از دوران اشغال کوتاه تر میشد به همان پیمانۀ اختلافات این ها شدید تر و فحاشی هایشان علیه یکدیگر عریان تر و شدید تر می گردید . حال که دیگر با فروریختن حکومت نجیب عملاً قدرت سیاسی در دست این احزاب قرار گرفته است ، جنگ و دندادن نشان دادن آن ها به یکدیگر بیشتر شده چون سگان گرسنه بجان هم افتیده اند تا باشد با قربانی نمودن هر چه بیشتر توده ها و بربادی کشور قدرت یکه تاز و حکمران مطلق جامعه گردند !

با درک محتوی اختلافات این احزاب و با توجه به تجارب سالهای متمادی تلاش های ناکام برای متحد ساختن پایدار و دوامدار آن ها می توان گفت این بار نیز تلاش های حلقهات معین ارتجاعی نخواهد توانست در رفع این اختلاف اخیر به آن ها کمک نموده و در اعاده آبروی از دست رفته آن ها مصدر خدمتی شود. راه اساسی رفع اختلافات بین این احزاب ارتجاعی و دولت اسلامی آن همانا با سرنگون ساختن کامل آنها و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری حزب کمونیست از طریق پیشبرد موفقانه جنگ خلق ممکن خواهد بود نه با تمکین آنها به سازش های موقتی و تداوم بحران سیاسی، اقتصادی جامعه .

قبل از پرداختن به اختلافات و تضاد های آن ها که باعث این همه کشیدگی و بی آبروگی آنها شده است ، یاد آور می شویم که منظور این مختصر بحث ، توضیح کامل و همه جانبه تمام اختلافات آنها نیست و نمی تواند باشد ، درین مختصر به مشکل میتوان مهمترین اختلافات را که بین جناح بندی ها و در درون جناح بندی ها وجود دارد نشانی و در معرض توجه و انتقاد خوانندگان قرار داد .

1 . اختلافات میان بنیاد گراها و میانه روان .

الف - پایه سیاسی اختلافات .

پایه سیاسی اختلافات بین این دو جناح بندی ناشی از حمایت میانه رواها از حل مسالمت آمیز قضیه افغانستان مطابق به پیشنهاد موسسه " ملل متحد " می باشد . یعنی میانه رواها خواستار آن بودند که حل سلاسی قضیه افغانستان از طریق مذاکرات " بین الافغانی " و ایجاد دولتی با " قایده وسیع " بشمول ظاهرخان ، بیروکرات های سابق ، افغانستانی های سر شناس مقیم خارجه ، عناصر مسلمان دولت کابل ، مشران اقوام و قبایل صورت گیرد . در حالیکه بنیاد گراها با چنین پروسه مخالفت می ورزیدند . آنها ابراز عقیده می نمودند که این چنین یک دولت منافی انقلاب اسلامی می باشد . مخالفت کنونی گلبدین با دولت اسلامی مجددی ازین موضوع منشاء می گیرد.

ب - پایه ایدئولوژیکی اختلاف :

با وجودیکه هر دو جناح رسماً اسلام را ایدئولوژی خود قبول دارند و هر دوسنی مذهب اند ، میانه رواها بیشتر پیرو یک اسلام سنتی و معتدل اند ، اسلامی که حاضر است همراه با فرقه های دیگر

اسلامی و تمایلات لیبرالی زیست باهمی داشته باشد. . در حالیکه بنیاد گراها طرفدار برقراری نظام اسلامی متعصب بوده و حاضر نیستند به ایجاد دولتی کمتر از اسلام متعصب قناعت نمایند. ج - از لحاظ طبقاتی و اجتماعی :

با وجودیکه میانه روها بطور عموم ودر اساس به نیروهای فئودالی متعلق اند با آنها تا حدودی خود را با بورژوازی کمپرادور هم‌نوا نشان می‌دهند ، در واقع آنها خواهان یک نظام نیمه فئودالی- نیمه استعماری اند و بر این موضع خود عموماً آگاهی دارند ، و در عین حال حاضرند به پاره آزادی‌های شکلی و نیم بند اجتماعی و فرهنگی مثل فعالیت زنان در بیرون از منزل با حجاب اسلامی و مانند آن اجازه دهند .

بنیاد گراها نیز همانند میانه روها به نیروهای فئودال متعلق اند ولی فرق بین این دودر این است که بنیاد گراها در عین نمایندگی از فئودال ها خواهان برگشت جامعه به نظام فئودالی و مطلق العنانی اند که در آن مذهب سلطه و سیطره کامل داشته باشد . اینها با هرگونه آزادی‌های شکلی و نیم بند اجتماعی و فرهنگی نیز مخالفت جدی می‌نمایند .

2 . بنیاد گرایان و اختلافات بین آن‌ها .

الف - بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی :

اختلاف بین این دو نه تنها از موقف بینابینی رهبری جمعیت اسلامی و بالاخره موضع‌گیری آن در جهت میانه روها منشاء می‌گیرد ، بلکه دشمنی و عناد شخصی رهبران این دو بخش و خودخواهی آن‌ها نیز در مسئله تاثیر معینی دارد که می‌توان از سوء قصد مکرر این دودسته علیه رهبران و افراد سرشناس یکدیگر و برخورد های مسلحانه آنها به عمق مسئله پی برد .

علاوه بر این دومی مسئله اختلاف ملیتی موجود بین این دو خود یکی از دلایل مهم کشیدگی آنها بشمار میرود . اگر گلب الدین می‌خواهد سلطه شوونیستی طبقه حاکمه ملیت پشتون را تحت پوشش اسلام و مخالفت با ملیشه های ازبک بر کشور حفظ و تداوم بخشد ، بدون شك ائتلاف مسعود با ملیشه های ازبک ، تاجیک و هزاره های اسماعیلیه ناشی از تمایلات آنها در مخالفت با این سلطه شوونیستی و کوشش در جهت ربودن قدرت سیاسی از آنها نهفته می‌باشد . به این ترتیب میتوان گفت اصلی ترین اختلاف بین جمعیت اسلامی و حزب اسلامی و تمایل جمعیت به سازش با میانه روها ریشه در مسایل ملیتی دارد که حل این اختلاف کارسبلی نخواهد بود .

ب - چگونگی برقرار ساختن دولت اسلامی و اختلاف بر سر آن :

نه تنها بین احزاب میانه رو و بنیاد گراها درین مورد اختلاف نظر وجود دارد ، بلکه بین خود بنیاد گراها نیز اختلاف نظر های معینی وجود دارد .

مثلاً ، خالص و سیاف طرفدار ایجاد یک دولت اسلامی از طریق شورائی از اهل " حل و عقد " می‌باشند و به نظر آنها اجماع امت نیز چیزی غیر از این نمی‌تواند باشد ، زیرا این دورا عقیده بر اینست که عوام الناس نادان و جاهل بوده ، از دین خدا و شریعت غرای محمدی اطلاع کافی ندارند و نمی‌توانند به خیر و شر خود پی برند؟! ازین رو آنها حق ندارند برای انتخاب خلیفه مسلمین رای داده ، خلیفه مسلمین را انتخاب نمایند . بنظر ای دو شورای اهل " حل و عقد " عبارت از اجماع علمای دین می‌باشد ، آن علمای که هم عالم به دین خدا و شریعت محمدی باشند و هم عمل کننده به آن و قادر به رای صائب . در حالیکه گلبدین و ربانی طرفدار انتخابات عمومی اند . ولی درین مورد نیز بین گلبدین و ربانی اختلاف وجود دارد . گلبدین طرفدار آنست که در انتخابات نه افراد بلکه خود احزاب کاندید باشند و هر حزب نظر به آرای که بدست می‌آورد به پارلمان نماینده معرفی نماید .

هگذا گلبدین به این عقیده است که در دور دوم انتخابات آن احزابیکه در دور اول کمتر از ده فیصد آراء مردم مسلمان را بدست آورده بودند نباید حق شرکت در انتخابات را پیدا نمایند و اختلافات دیگری از این قبیل .

همین اختلافات باعث آن شده است تا این احزاب نتوانند طی این مدت خود را بر سر ایجاد دولت اسلامی و چگونگی تقسیم قدرت حل و فصل و باهم کنار آیند .

3 . خود خواهی رهبران و قوماندان های جبهات :

رهبران و قوماندان های احزاب اسلامی ، افغانستان را مال به " غنیمت " رسیده برای خود تصور نموده و با حرکت ازین موضع به جان هم افتیده و بر سر و روی همدیگر می کوبند تا سهم بیشتری ازین مال " غنیمت " بدست آورند ! ؟ همین بینش ارتجاعی اسلامی را در گذشته نیز عمل نموده ، باعث تاراج شهر ها ، دهات و قصبات کشور ، ریخته شدن خون های بیشمار و تعرض به نوامیس مردم شده بود . ازین رو به مشکل میتوان تصور نمود که قوماندان ها و رهبران براین ملوک الطوائفی مزمین بوجود آورده شان به نفع تقویت حکومت مرکزی و ایجاد فضای امن فایق آیند .

4 . اختلافات بین احزاب تشیع و تسنن :

الف - اختلافات مذهبی بین این دو فرقه :

اختلاف موجود بین این دو از یکهزار و سه صد و چند سال به این طرف پیوسته ادامه داشته و هر دو طرف برای به کرسی نشاندن موضع شان از بدست گرفتن هیچ وسیله ای منجمله به راه انداختن جنگ های شدید که تلفات بیشماری داشته است مضایقه نکرده اند . بین تشیع و تسنن اختلافات عدیده سیاسی و اجتماعی بر مبنای بینش مذهبی شان وجود دارد که پرداختن به تمام آنها مورد نظر بحث حاضر نمی باشد . بحث حاضر به یکی دو مورد معین که با صحبت های حاضر رابطه می گیرد محدود می باشد .

1 - مذهب تشیع بخصوص بخش جعفری آن که بزرگترین فرقه تشیع را تشکیل می دهد ، اطاعت از اولوالامر اسلامی را نه اطاعت از خلیفه مسلمین مورد نظر مذهب تسنن ، بلکه اطاعت و پیروی از مرجع روحانیت (امام و جانشینان آن) می داند . این مسئله اساسی مخالفت مذهب جعفری با خلافت به خلیفه صدر اسلام می باشد . از همین رو مذهب جعفری آنها را غاصبین حقوق خانواده پیامبر دانسته و بغاوت علیه آن چیزی را که مذهب تسنن خلیفه المسلمین می خواند ، جایز میداند .

2 - برخلاف مذهب تسنن که موجودیت خلیفه المسلمین را لازم و برای انتخاب آن به " اجماع امت " با شورای اهل " حل و عقد " مراجعه می نمایند ، مذهب جعفری به مرجعیت - ولایت فقیه - تکیه می نماید که تا امام یازدهم میراثی بوده و بعد از غیبت به اصطلاح امام دوازدهم تا زمان خروج آن ، نایب امام این مکلفیت را بدوش دارد . نایب امام منحیث یک رهبر سیاسی ، مذهبی با اختیارات کامل نه از طریق انتخابات ، اجماع امت و شورای اهل حل و عقد ، بلکه از طریق مشوره چند آیت الله صاحب مرجع تعیین می گردد . توجه به این دو مسئله نشان می دهد که بین این دو مذهب از لحاظ ایدئولوژیکی ، سیاسی و تاریخی اختلافات عمیقی وجود دارد که از سیزده قرن به اینطرف ادامه داشته است و سازش های موقتی برخی از علماء و آخوندها ها نمی تواند آن را بر طرف نماید .

ب - اختلافات ملیتی و سلطه شوونیزم :

در مقابل احزاب تشیع که اکثریت پیروان آن را ملیت تحت ستم هزاره تشکیل میدهد احزاب سنی مذهب بخصوص بنیادگرایانی قرار دارد که به ملیت پشتون متعلق بوده ، حامل و نماینده شوونیزم آنها در تحت پوشش اسلام اند . چنانچه یکی از پایه های مخالفت جدی آنها رادر عدم قبول 25

فیصد سهیم ساختن احزاب تشیع در قدرت سیاسی می توان ناشی از تمایلات شوونیستی آنها به شمار آورد .

اگر در نتیجه مبارزات جاری بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی ، حزب اسلامی شکست خورده و زمینه دوام سلطه شوونیستی طبقه حاکمیت ملیت پشتون مورد سوال قرار گرفته و قدرت بیشتر به ملیت تاجیک در ائتلاف با ازبک ها بیفتد ، باز هم برتری جوئی تازه ای به میدان خواهد آمد که خود یکی از اختلافات مهم دیگر احزاب تشیع و تسنن خواهد بود

5 . اختلافات بین مذهب جعفری و اسماعیلیه :

اکثریت اسماعیلیه افغانستان را افراد مربوط به ملیت هزاره تشکیل می دهد و بعد از آنها شغنائی ها در ردیف دوم می آیند .

اسماعیلیه یکی از شاخه های مذهب تشیع و فرقه ای از مسلمان ها بشمار می آیند . ولی مذهب جعفری بنابر اختلافات شدید دیرینه اش آنها را مسلمان ندانسته و هرگونه تماس و معاشرت اجتماعی با آنها را حرام می داند . مذهب جعفری با دامن زدن این چنین یک بینش در بین ملیت هزاره نفاق شدیدی بوجود آورده است . همین حالا که بسیاری از پیروان هزاره مذهب جعفری که در حزب وحدت اسلامی متشکل اند با وجود ادعاهای شان در متحد گردانیدن ملیت هزاره کوچکترین روحیه مساعد برای جلب اعتماد اسماعیلیه ها از خود نشان نمی دهند و نمی توانند نشان دهند و این خود نمی تواند تأثیرات معینی در تشدید اختلافات کنونی نداشته باشد .

6 . اختلافات بین وهابی ها و حنفی ها :

در ردیف مذهب قبل از موجود در افغانستان وهابیت نیز جا گرفته است که محصول فعالیت عرب های وهابی در طی دوران جنگ مقاومت و بعد از آن می باشد . بزرگترین گروپ متشکل آن برهبری جمین الرحمن معدوم در کنربوجود آمد و برای تثبیت موقعیت خود طی سالهای اخیر ، درگیری های شدیدی را با حزب اسلامی گلبدین براه انداخت .

وهابیت صرفاً به ساحه تنظیم سلفیه کثر محدود نمی گردد ، اثرات آن در ایالات دیگر نیز مشاهده می شود . رشد وهابیت که با کمک مالی و وسیع عرب ها پیشبرده می شود با مخالفت حنفی ها روبرو بوده ، در آینده زمینه ساز برخوردهای جدی را بوجود خواهد آورد .

مطابق به بینش وهابی ها ایجاد مذهب همه بدعت و عملی قبیح اند که باید از بین برده شوند ، همین بینش اساس اختلافات آنها را با حنفی ها و سایر مذاهب اسلامی تشکیل می دهد .

7 . تازه مسلمان ها و نقش شان در تشدید اختلافات :

رویزیونیست های خلقی و پرچمی که با ایجاد حزب وطن به مسلمانان رو آورده بودند ، اکنون با استفاده از عفو عمومی دولت اسلامی - بخوان سازش مرتجعین - خود را در خدمت دولت اسلامی و حزب اسلامی گلبدین قرار دادند ، تضادهای ملیتی و دهها اختلافات دیگر خود را با اختلاف جدی شان انتقال خواهند داد . این تازه مسلمان ها یقیناً با ایجاد تفتین و عمیق ساختن اختلافات بین دسته های مختلف اسلامی در انتقام کشیدن از حریف های دیروزی و بادران امروزی خویش به منظور حفظ موقعیت های بهتر شان کوتاهی نخواهند کرد ، و این خود می تواند بنوبه خود در تعمیق بحران سیاسی - اجتماعی کشور و لرزان تر ساختن هرچه بیشتر پایه های سست دولت اسلامی و علاج ناپذیری کامل نفاق کنونی آنها تأثیرات معینی بجا گذارد . خلاصه می توان گفت : برطرف نمودن این همه اختلافات و دهها مشکلات جدی اقتصادی و اجتماعی موجود از توان این دولت اسلامی مرتجع و هر دولت اسلامی دیگری که جانشین آن شود بالاست . این دولت آنچنان ضعیف و مورد سوال است که حتی بادران امپریالیست آن ازین وضعیت ناخوش بوده و آینده آنها را تاریک و افغانستان را در معرض خطر تجزیه می بینند .

بگذار مرتجعین چنین بجان هم بیافتند و نشان دهند که برای آنها حتی همان عقاید اسلامی شان نیز در مقابل منافع فردی و گروهی شان به پرکاهی نمی‌ارزد!

بگذار آنها گلوی همدیگر را بدرند و هرچه بیشتر چهره واقعی خود را افشاء و توده‌ها را از توهم بیرون آورند!

رفقا، دوستان و دیگر روندگان راه انقلاب!

دولت اسلامی بوجود آمده از بطن تبنانی مرتجعین رنگارنگ با دنیایی از اختلافاتی که دامنگیر آنهاست سخت بی‌آبرو، ضعیف و لرزان می‌باشد و این خود زمینه‌های مساعد بیشتری برای پیشبرد مبارزات انقلابی برای تدارک و برپایی جنگ خلق در اختیار کمونیست‌ها و نیروهای انقلابی ملی، دموکرات قرار می‌دهد که می‌باید از آن خلاقانه و جرئت‌مندانه استفاده شود.

به پیش در راه استفاده خلاق، اصولی و جرئت‌مندانه از این شرائط مساعد!

نفرین به دولت اسلامی منفور مجددی - مسعود و تمام مرتجعین دیگر!

سرانجام مشی " مصالحه ملی "

" حزب باصطلاح دموکراتیک خلق افغانستان بعد از توافق نمودن سوسیال امپریالیزم شوروی به اخراج قوای اشغالگرش از افغانستان بر ضرورت مشی " مصالحه ملی " پافشاری خواهان برگزاری مذاکرات بین جناح‌های متخاصم ارتجاعی برای حل مسالمت‌آمیز قضیه سیاسی افغانستان شده بود. بعد از خروج قوای اشغالگر با وجود بدست آوردن موفقیت‌های نسبی - شکست احزاب اسلامی در جنگ‌های جلال‌آباد و غیره - و سنگین شدن وزنه‌ی وی برای پیشبرد مذاکرات با احزاب مخالف، پایه‌ایدئولوژیکی اش به مورد سوال قرار گرفتند حاکمیت حزب رویزیونیست سوسیال امپریالیزم شوروی از طریق سرعت یافتن پیرویه تحقق پروستریکا، روز بروز هرچه بیشتر مورد سوال قرار می‌گرفت. همین موضوع باعث شد تا نجیب و رفقاییش " حزب دموکراتیک خلق " را همراه با مرانامه و اساسنامه اش بدور انداخته بجای آن یک مرانامه ناسیونال‌شونیستی‌ای ارائه و حزب وطن را بوجود آورند. ازین به بعد حزب وطن با جدیت ارتجاعی به بازسازی ایدئولوژیکی خود مصروف گردیده، هرچه بیشتر تظاهر به مسلمانی نمود. گردانندگان حزب وطن تصور می‌نمودند که بدینصورت می‌توانند با دمساز ساختن خط و مشی ایدئولوژیکی حزب شان به تبعیت از پروستریکای گورباچف به روند عمومی تبنانی ارتجاعی و حمایت از آن به حیات ننگین خود ادامه دهند و لو در نتیجه این دمسازی آنها نتوانند در دولت استقرار یابند، بر اساس مشی " مصالحه ملی " نیروی درجه اول قدرت سیاسی بشمار روند. ولی فروپاشی سریع سوسیال امپریالیزم شوروی بعد از شکست کودتای ماه سنبله 1370 آنچنان یک چرخشی بود که حزب وطن نمی‌توانست در مقابل آن ایستادگی نماید.

حزب وطن که بعد از خروج قوای اشغالگر باز هم به امداد مالی، نظامی و حمایت سیاسی کشور شوروی چشم امید داشت در نتیجه این رویداد یک باره کاخ مرمرین امید هایش فرو پاشیده و اختلافات موجود در داخل آن که همیشه از طریق مداخله شوروی‌ها به مصالحتی می‌انجامید با سرعت زبانه کشیده و در طی کمتر از ششماه منجر به بغاوت جنرال مومن و روگردان شدن ملیشه‌های رشید دوستم و سید منصور رهبر فرقه اسماعیلیه از دولت شد. این مخالفت بزرگترین ضربه را بر فرق حزب وطن و دولت کابل وارد نمود. از همین مقطع سیر فروپاشی دولت کابل سرعت فوق‌العاده به خود گرفت و بعد از این دولت دیگر نه عمدتاً با حرکت از موضع مشی " مصالحه ملی " و مطرح بودن حزب وطن بعنوان یک نیروی غیر قابل اغماز بلکه از موضع انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به یک حکومت عبوری مورد توافق " افغانها " صحبت نمود و نجیب

حاضر به استعفاء شد . هنوز این صحبت ها و مذاکرات با پادرمیانی بین سیوان ادامه داشت . و در این حال موعده مقرر نموده نجیب برای استعفایش فرانسیده بود که نجیب در نتیجه کوشش برای يك فرار ناکام ، از ریاست جمهوری عزل و به دفتر " ملل متحد " در کابل متحسّن گردید و خلع ید کنندگان از نجیب بدون هیچ توافق رسمی و پیش شرط سیاسی ، حکومت را تسلیم صبغت الله مجددي نموده و بیعت خود را از دولت اسلامی مجاهدین اعلام نمودند .

چرا چنین شد ؟ و خلع ید کنندگان از نجیب با چه دورنمایی دست باین اقدام زدند ؟ با اتکاء به روند بحث مان می توان چنین جمع بندی و جواب داد :

حزب وطن که همان حزب مزدور استحاله شده " دموکراتیک خلق " و وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی بود ، با فروپاشیدن سوسیال امپریالیزم شوروی و کمونیزم کاذبش که باعث قطع شدن حمایت مالی ، سیاسی و نظامی شوروی شد ، ممکن نبود با ایدئولوژی ناسیونالیزم شورونستی و اسلام به عاریه گرفته شده و حدت خود را حفظ و حمایت ملیشی های از يك ، تاجیک و هزاره اسماعیلیه را از دست ندهد . وقتی حزب وطن به چنین سرنوشتی دچار شد دیگر نمی توانست فرایند مشی " مصالحه ملی " بصورت و شکل دیگری جز به همین صورتیکه اتفاق افتاد متحقق گردد . یعنی دیگر جای برای آن باقی نمانده بود که حزب وطن بعنوان يك بخشی از مشی " مصالحه ملی " با توافقات معین سیاسی در پروسه عملی تطبیق آن که خود پیشنهاد کننده اش بود سهیم گردد .

ولی احزاب ارتجاعی اسلامی و دولت اسلامی برهبری صبغت الله مجددي و مسعود و شرکاء آنها بنا بر ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی شان بایا ماندن روی خود دو میلیون شهید ، فداکاری توده های این کشور بخون خفته بدون احساس کوچکتزین عذاب و جدانی تمام قاتلین مردم افغانستان را که سبب اصلی این همه بد بختی ها بودند ، بدون استثناء مورد عفو عمومی قرار داده نه تنها جان و مال آنها را از تعرض مصئون اعلام نمودند ، بلکه پست ها و مقامات آنها را احتمالاً به جز از تني چند برای خود آنها سپردند . در واقع دولت اسلامی افغانستان که تولد نا میمونش کشته و خرابی های فراوانی را در شهر کابل به همراه داشت ، با وجود منحل اعلام نمودن حزب وطن ، واد وسایر مقامات قانونگذاری دولت سابق عملاً با استخدام این مورد عفو عمومی قرار گرفتگان ، دستگاه حاکمه سرکوبگر اسلامی خود را می خواهد تقویت و استحکام بخشد ! ؟

همان های که تا دیروز زیر نام دفاع از حقوق طبقه کارگر دهقانان و توده های زحمتکش ، مردم ما را به خاک و خون کشانده بودند ، حال با قرار گرفتن در خدمت دولت اسلامی نقش ارتجاعی و ضد مردمی خود را بگونه دیگر به نمایش گذاشته در بی آبرو شدن دولت اسلامی کمک می نمایند .

بناء با قاطعیت می توان گفت : عملاً مشی " مصالحه ملی " تحقق پذیرفته است و همه مرتجعین متقابلاً همدیگر را مورد عفو قرار دادند ، آنهایی که مورد عفو قرار نگرفته اند و هیچگاهی هم مورد عفو این مرتجعین قرار نخواهند گرفت ، توده های میلیونی مردم و آن مجاهدین پابرهنه ای اند که در پی این مدت از روی توهم بخاطر حاکمیت اسلامی حاضر به قبول هر نوع مشقات شده بودند .

تازمانیکه توده ها از توهم بیرون نیایند و جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست افغانستان به پیروزی نرسد ، همیشه توده ها گوشت دم توپ منافع مرتجعین خواهند بود .

به پیشواز اول می 1992

ولی مگر نگفته اند بیاشی گرتو تخم بار دروتر است بیگمان توفان . * * *	با دروغ با حيله با نیرنگ گرفته بود بدست خود نام ما رنگ ما درفش ما نشان ما وما چسان به نام ما به بردگی و بندگی کشیده می شدیم سخت . و حال این چنین عدو فتاده ، مرده ، رفته است و گشته جشن ما چنین شکوه و عظمتش فزون . * * *	یاران ! ارتشیان کارورنج و محنت ! روندگان راه مارکس و لنین و مائو ! روز اول می روز تجدید عهد روز تازه کردن پیمان برای رزمیدن برای جنگیدن برای بی هراس رفتن برای بی دغدغه و وفادار ماندن در راه آرمان که سترگ است که بزرگ باهمه باور باهم ایمان مبارک تان باد ! مبارک مان باد ! بنگرید یاران جشن ما هر سال پر شکوه پایان است هلهله یاران جشن ما امسال عظمتش پیداست ***
توفان . توان دید توان خواند این ها کاشت توفان را می روند زلزله می دروند آتش فشان . * * *	مگر به غرب حيله گر به اینکه در تخیلش گمانی که با یقین تویی که بی گمان بود اساسی بی اساس بود خیال بی یقین چه خوش خیال پرورت تویی که يك سده ز بهر بندگی ما زیر بردگی ما ز بهر حفظ این جهان جهان کهنه و ذلیل جهان پیرو رفتنی " نظم نوین " پی افگند . قصر استعمار و ستم را می توان نظاره کرد از نزدیک در قلب اژدها سفیدان داغ لعنت خورد دست در دست هم به آتش و اینسان از جشن امسال ما با شکوه ، با عظمت شادمان نگون شوند عاقبت این بارگاه ظلم و زور پیش همراهان !	چه سخت بود ، جانگداز می گذاخت جان ما می فشرده روان ما جهان ما زاندرون بدست خصم پرفسون گرفته شد زدست ما و خصم پر زکین با فریب آنجا سیاهان داغ لعنت خورده یکجا با هم کشیده اند آتش فشان . * * *
این که زلزله بر پا است در هر جا در همه جا و می لرزاند و آتش فشان را از دور از همه جا . در لوس آنجلس زنان ، مردان دنیای جور و ظلم و زور و برپا کرده اند این سلطنت جهان زماست بیگمان		این تاج و تخت به پیش ،

زنده باد کمونیزم اعلامیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمناسبت اول می 1992

اول می امسال ، روزیکه در آن انقلابیون پرولتري در سراسر جهان تعهد شان را براي جنگیدن بخاطر دستیابی به کمونیزم يك بار دیگر اعلام می کنند ، در لحظه مهمی از تاریخ جهان فرامی رسد . نابودی سریع بلوک شرق با تجزیه و از میان رفتن خود اتحاد شوروی تکمیل گردیده است . امپریالیستهای غربی ، از شهرت کمونیستی دروغین رقباي سابق شان استفاده بعمل آورده و با هیاهوی پیروزی نهایی خود و " مرگ " کمونیزم را اعلام می نمایند .

چرا امپریالیستها و مدافعین شان ، در کوبیدن دشمنی که مرده قلمداد می کنند ، تا این حد سعی بخرج می دهند ؟ این جنگ صلیبی ضد کمونیستی ، برای مرتجعین تنها يك موقعیت صرف برای خود فریبي و تهنیت گفتن به خود نیست بلکه بعنوان يك وسیله ایدئولوژیک برای مساعی آنها بخاطر محکم تر کردن بند و زنجیر پرولتاریا و خلقهای تحت ستم و بخاطر پراکنده نمودن ، بی روحیه ساختن و خرد کردن مخالفین حاکمیت شان ، نیز بکار گرفته می شود .

از میان رفتن اتحاد شوروی سابق ، نه سرانجام بلکه سرآغاز يك دوره از اغتشاش ، صف بندی محدود و بحران در نظام جهانی امپریالیستی را نشان می دهد . " نظم نوین جهانی " اعلام شده توسط امپریالیستهای آمریکایی ، از همان زمانیکه مطرح گردیده به فروپاشی آغاز نموده است . ادعا و لاف زنی های مرتجعین نمی تواند مبارزات پرولتاریا و خلقهای تحت ستم را متوقف سازد . نتیجه تلاش های جدید برای به زیر کشیدن خلقها ، بر پایي مقاومت های جدید از سوی آنها خواهد بود این يك قانون تاریخ است .

اما خلقها به چیزی بیشتر از مقاومت و جنگ ساده احتیاج دارند . پرولتاریا و توده ها باید قدرت سیاسی را از طریق انقلاب تصرف نمایند و حاکمیت شان را - دیکتاتوری شان را - بر قرار سازند . پرولتاریا و خلقها ، بدون برقراری تسلط شان بر جامعه ، هرگز قادر نخواهند بود از چنگال استثمار آزدشوند و نمی توانند اعمار جهان نوینی را آغاز کنند .

تجربه نشان داده است که بدون رهبری يك حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ، انقلاب نمی تواند موفقیت آمیز باشد . امروز در پرو ، جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو ، نشان می دهد که با تکیه بر توده ها و تحت رهبری يك حزب مائوئیست حقیقی ، می توان به برپانمودن جنگ انقلابی مبادرت ورزید .

مبارزه ایدئولوژیک ما در میدان نبرد فکری ، بطور محکمی با سایر اشکال مبارزاتی ما مرتبط است . امروزه ، شکست تهاجم ضد کمونیستی دشمن ، بخش قاطعی از رزم همه جانبه ما برای درهم شکستن خصم ، محسوب می گردد . پیش برد این کار زار برای ایجاد احزاب پیشآهنگ پرولتري در آنجائیکه موجود نیستند و تقویت آنها در جاهای که موجودیت دارند ، يك امر حیاتی است .

بگذارید اول می ، با تصمیم ما در ایستادگی استوار در مقابل یورش دشمن و مبادرت به ضد حمله قابل انعکاسی در دفاع از ایدئولوژی انقلابی مان خود را نشان دهند .

تهاجم ضد کمونیستی را عقب زنید !

درفش مارکس ، لنین و مائو را بلند نگهدارید !

مرده باد نظم کهن و نوین جهانی امپریالیستی !

برای آینده کمونیستی نبرد کنید !

به انقلاب دست زنید ، قدرت را تصرف کنید ، حاکمیت پرولتاریا و توده ها را برقرار سازید !

احزاب مائوئیستی پیشآهنگ را به مثابه سلاح رهایی بسازید !
 یانکی برو گمشو ! پیروز باد جنگ خلق در پرو !
 خشم زنان را به مثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازید !
 درود بر اول می سرخ این روز انترناسیونالیزم پرولتری !
 زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی !
 کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
 اول می 1992

ابلاغیه

حمله بر ایستگاه رادیویی اتحادیه کمونیستهای ایران یک عمل ضد انقلابی

یا تاسف اطلاع یافته ایم که بتاريخ ششم فبروری 1992 ، مقر و ایستگاه رادیویی اتحادیه کمونیست های ایران در شهر رانپه کردستان عراق ، مورد حمله و تهاجم چپاولگرانه قرار گرفته است. گروه مهاجم که خود را " حزب سوسیالیست کردستان " می خواند ، یکی از اعضاء " جبهه کردستانی " در عراق می باشد . در جریان این عمل ضد انقلابی نه تنها اموال و دستگاه رادیویی سرمداران تاراج و غصب گردید ، بلکه آن رفقای از اتحادیه کمونیستهای ایران که در محل حاضر بودند به اسارت در آمدند . گرچه این اقدام بغایت ضد مردمی و تفرقه افکنانه به فوریت با عکس العمل خشمگینانه توده های انقلابی محلی و سازمان ها و شخصیت های مبارز در کردستان ایران ، عراق و ترکیه مواجه گردیده و در نتیجه رفقای اسیر آزاد شدند ؛ اما حزب سوسیالیست کردستان تا حال از تحویل دهی اموال و دستگاه رادیوایا ورزیده و قصد دارد آنها را غاصبانه تصاحب نماید. در اثر این عمل خائنانه حزب سوسیالیست کردستان ، انتشارات رادیویی سرمداران متوقف گردیده و نوای انقلابی آن دیگر شنیده نمی شود .

اتحادیه کمونیستهای ایران بعنوان یک سازمان مارکسیست - لنینیست - مائوئیست و بمثابه گردانی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، برای پیروزی انقلاب در ایران مبارزه می نماید . رادیوی سرمداران یک رادیوی انقلابی است و در خدمت پیشبرد مبارزات انقلابی در ایران و جهان قرار دارد. این رادیو صدای مبارزات انقلابی اتحادیه کمونیست ها در ایران است ، اما علاوه بر آن انعکاس دهنده ندهای انقلابی کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز هست . این رادیو ، مشخصاً در خدمت تبلیغ مواضع و تلاش های مبارزاتی مائوئیست های افغانستان و در خدمت مبارزه علیه مرتجعین حاکم بر کشور ما قرار دارد . بدین جهت است که حزب کمونیست افغانستان (م . ل . م) حمله بر ایستگاه رادیویی سرمداران را تنها حمله بر اتحادیه کمونیست های ایران نه، بلکه حمله بر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حمله بر خود نیز تلقی کرده و آنرا به شدت محکوم می نماید .

اقدام ضد انقلابی حزب سوسیالیست کردستان ، فقط و فقط در خدمت دولت اسلامی ارتجاعی ایران و دولت های ارتجاعی منطقه - منجمله دولت ارتجاعی افغانستان - و در خدمت امپریالیستها قرار دارد .

این عمل خائنانه جنبش رهایی بخش ملت قهرمان کرد را از درون مورد ضربت قرار داده و تفرقه و نفاق را در میان بخش های مختلف آن دامن می زند . حزب سوسیالیست کردستان با متوقف ساختن انتشارات رادیوی سرمداران خشم و نفرت بر حق نیروها و شخصیت های مبارز و انقلابی در منطقه و جهان را علیه خود برانگیخته و شاد کامی ای برای مرتجعین فراهم ساخته است .

حزب کمونیست افغانستان (م . ل . م) جدا طلب می نماید که حزب سوسیالیست کردستان باید فوراً از سیاست غصب اموال و دستگاه رادیویی اتحادیه کمونیست های ایران دست بردار شوند و آنها را مجدداً بر قفای سر بردار تحویل دهد . و علاوه بر تکرار عملکرد های ارتجاعی و تفرقه افگانه در آینده خودداری نمایند .

زنده باد جنبش رهایی بخش ملت قهرمان کرد !
مرگ بر تفرقه افگان و نفاق برانگیزان !

حزب کمونیست افغانستان 1992